

بازاندیشی در منابع؛ تحلیل انتقادی روایات یونانی از مرگ کوروش دوم

اسماعیل سنگاری^۱ | میلاد حیدری^۲ | جواد چوپانیان^۳

۱. - دانشیار گروه تاریخ، دانشکده زبان‌ها و تمدن‌های دنیای باستان، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران: (نویسنده مسئول) e.sangari@ltr.ui.ac.ir

۲. پژوهشگر تاریخ ایران باستان، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران kaaren110@yahoo.com

۳. استادیار گروه تاریخ، دانشگاه سیستان و بلوچستان، سیستان و بلوچستان، ایران: choupaniyan@yahoo.com

اطلاعات مقاله

چکیده

نوع مقاله: مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۰۹

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۰۳/۰۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۴/۱۸

تاریخ نشر آنلاین: ۱۴۰۰/۰۸/۰۱

واژه‌های کلیدی:

کوروش دوم

، هخامنشیان،

شواهد مکتوب،

روایات یونانی.

کوروش دوم همواره به‌عنوان بنیان‌گذار شاهنشاهی هخامنشی شناخته شده است، این در حالی است که منبع قابل توجهی از سرزمین اجدادی‌اش در باب او باقی نمانده و پژوهش دربارهٔ زندگانی و مرگ او، تنها از طریق بررسی منابع بیگانه ممکن است. مهم‌ترین منابعی که به ارائهٔ تصویری نسبتاً روشن از زندگی کوروش می‌پردازند، آثار مورخان یونانی و اخلاف آن‌ها در دوره‌های بعد است. اما این منابع به دلایل گوناگون در حاله‌ای از افسانه‌ها پیچیده شده و به‌تبع سرشتشان، مشکلات و ابهامات فراوانی دارند. مرگ کوروش نیز یکی از مسائل بسیار پیچیده در دورهٔ هخامنشی است که افزون بر مشکلات مذکور، با تضاد و تناقض منابع نیز روبه‌رو است. از گزارش‌های گوناگون دو مضمون کلی از مرگ او در قالب مرگ در نبرد یونانی و مرگ طبیعی، مستفاد می‌شود. پرسش بنیادین پژوهش این است که چگونه باید تضاد مضامین روایات گوناگون را در باب مرگ کوروش تحلیل کرد؟ این پژوهش می‌کوشد با رویکردی انتقادی و با تحلیل هر یک از روایات در ساخت و بستر زمانی-مکانی و گفتمانی آن‌ها، به بازاندیشی در باب این منابع بپردازد. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که روایات گوناگون در باب مرگ کوروش تنها گزارش‌هایی از میان گزارش‌های دیگرند که می‌توان عناصر و منشأهای متفاوتی برای هر کدام از آن‌ها در نظر داشت. همچنین پژوهش حاضر با تحلیل انتقادی هر کدام از روایات می‌کوشد ویژگی‌های اعتبار شناختی هر کدام از گزارش‌ها را بسنجد. روش این پژوهش توصیفی-تحلیلی و به شیوهٔ کتابخانه‌ای است.

استناد: سنگاری اسماعیل، حیدری میلاد، و چوپانیان جواد (۱۴۰۰). بازاندیشی در منابع؛ تحلیل انتقادی روایات یونانی از مرگ کوروش دوم. پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، دوره ۱۵ شماره ۲۹، صص ۳۲۴-۲۹۸.

DOI: [10.22111/JHR.2021.37410.3069](https://doi.org/10.22111/JHR.2021.37410.3069)

مقدمه

شاهنشاهی هخامنشی در پی فتوحات کوروش دوم (۵۲۹-۵۵۹ پ.م) تأسیس شد. در بازه زمانی ۵۵۹ تا ۵۳۹ پیش از میلاد کوروش توانست با فتح هگمتانه، سارد، بابل و صفحات ساحلی آسیای صغیر، وارث تمدن‌های بزرگ آسیای غربی نظیر آشور، ایلام، ماد، لودیا و بابل شود. با وجود چنین دستاوردهایی، او به سبک شاهان پیشین میان‌رودان و البته نه به اندازه آنان، تنها یک استوانه از خود به یادگار گذاشته است. متن استوانه اگرچه مطالب بسیار مهمی در باب کوروش دارد، اما اطلاع چندانی در باب زندگی وی عرضه نمی‌دارد، بلکه، سرشتی وقایع‌نگارانه داشته و به شدت تحت تأثیر الگوهای پیشین نباشده است (۱). بنابراین، استفاده از منابع بیگانه در این باب تنها راه پیش‌رو است. در این بین منابع یونانی، با توجه به نزدیکی نسبی زمانی و همچنین سرشت تاریخ‌نگارانه آنها اهمیت بسیاری زیادی دارند. تواریخ هرودوت هالیکارناسی، کهن‌ترین و پیوسته‌ترین روایت از زندگی کوروش را در بر دارد. کورپائیدیا (۲) کسنفون آتنی و پرسیکای کتسیاس کنیدوسی نیز، شواهدی از زندگی وی را آشکار می‌سازند. با وجود این، رسیدن به یک تحلیل دقیق از ابعاد مختلف زندگی او بسیار دشوار است. گرچه زمان‌بندی نسبتاً مشخصی از دورانش وجود دارد اما ابهامات و تضادها در منابع، همه ابعاد زندگی وی را از تولد تا مرگش در بر گرفته است. یکی از مسائل بسیار مهم و پیچیده در باب کوروش، مرگ اوست. به گزارش منابع کهن بنیادین یونان باستان، او احتمالاً پس از فتح بابل، جنگ‌هایی را نیز در سرزمین‌های شرقی انجام داده است. این نبردها به روایت مورخان کلاسیکی چون هرودوت، کتسیاس، دیودورس (۳)، بروسوس (۴)، یوستینوس (۵) و برخی دیگر به مرگ وی ختم شد. از اقوامی مانند ماساگت‌ها، دربیکس‌ها یا داهه‌ها به‌عنوان قاتلان او نام برده شده است. روایت دیگری نیز از کسنفون در دسترس است که کاملاً با گزارش‌های مذکور در تضاد است و مرگ کوروش را در تختگاهش متصور می‌شود. به روایت هرودوت بیش از سایرین اهمیت داده شده و منابع دیگر معمولاً نادیده انگاشته شده‌اند. مهم‌ترین مسئله در این باره این است که این روایت‌ها به شیوه مناسبی تحلیل انتقادی نشده‌اند. بدین‌سان، بیش‌تر سعی شده روایت هرودوت به‌عنوان منبع پایه پذیرفته شود و سپس منابع دیگر

آن جایی به کار گرفته شوند که فضاهای خالی و ابهامات آن را بیوشانند، تا بتوان از همه آن‌ها یک روایت یکپارچه و منسجم ساخته شود (۶). این مسئله که هر کدام از آن‌ها روایتی مستقل است و بنابراین باید آن‌ها را با توجه به زمینه، متن و بستر زمانی-مکانی‌شان تحلیل کرد، کاملاً نادیده انگاشته شده است. این پژوهش سعی دارد با تحلیل انتقادی هر کدام از روایت‌ها در ساخت و زمینه مستقلشان به بازاندیشی در تصویر ارائه‌شده از مرگ کوروش بپردازد و پرسش‌ها و مسائل جدیدی را در این باب ارائه دهد.

پیشینه پژوهش

پژوهش‌هایی که به‌طور اختصاصی به مرگ کوروش بپردازند، بسیار اندک‌اند اما تقریباً در اکثر پژوهش‌هایی که به تاریخ سیاسی هخامنشیان پرداخته‌شده، به‌صورت محدود نیز مرگ کوروش بررسی شده است. از مهم‌ترین پژوهش‌هایی که به این شکل به این مسئله پرداخته‌اند، اومستد (۱۳۷۲)، داندامایف (۱۳۸۱) و بریان (۱۳۸۷) را می‌توان نام برد. در مآخذ فارسی نیز شهبازی (۱۳۴۹) و سلیمان‌زاده (۱۳۹۳)، به توصیف این مسئله پرداخته‌اند. تصویر ارائه‌شده از مرگ کوروش در این آثار، بیشتر از تلفیق منابع شکل گرفته است و اکثر آن‌ها روایت هرودوت را ارجح دانسته‌اند. پژوهش مهمی که در این باره انجام‌شده توسط (Sancisi-weerdenburg، ۱۹۸۵) نوشته‌شده است. او در این مقاله که البته متمرکز بر روایت کسنفون است، سعی دارد با مقایسه وصیت کوروش در کورپاندیا و کتیبه نقش‌رستم داریوش، این‌گونه نتیجه بگیرد که با توجه به شباهت مضامین آن‌ها، احتمالاً هر دو از یک سنت مشترک شفاهی ایرانی شکل گرفته‌اند. اما پژوهش او بیشتر متمرکز بر روایت کسنفون بوده و از سوی دیگر، رویکردی تلفیق‌گرایانه نسبت به روایات دارد. در واقع، وی اهمیت مستقل هر کدام از روایات و این‌که ممکن است هر روایت در زمان متفاوت و با هدف متفاوت ساخته شده باشد و همچنین نقد درونی هر روایت را نادیده گرفته است (۷). این پژوهش سعی دارد با ایجاد پرسش‌ها، مسائل جدید و با تحلیل انتقادی هر یک از روایات، به تحلیل روایات مرگ کوروش بپردازد.

کوروش در پیشگاه مرگ؛ منابع و مسائل

مرگ کوروش همواره یکی از چالش‌برانگیزترین و پیچیده‌ترین مسائل شاهنشاهی پارس بوده است. علت این امر بی‌شک، منابع و ابهامات فراوان موجود در این منابع است. به عبارت دیگر، این جنبه از زندگی کوروش از نظر اسناد کم‌تر از بقیه جنبه‌های زندگی او روشن است (کورت، ۱۳۸۴: ۴۴). در واقع، «ده سال آخر سلطنت کوروش به نحو باورنکردنی ناشناخته مانده است» (بریان، ۱۳۸۷: ۷۶)؛ و شواهد در باب این دوران یعنی پس از فتح بابل در ۵۳۹ پ.م ناقص و مبهم است (ایمانپور، ۱۳۹۶: ۵۴۳). تنها چنین به نظر می‌رسد که در بهار ۵۳۰ پ.م. کوروش در واپسین سال‌های زندگی خویش لشکرکشی‌ای به سوی آسیای میانه تدارک دیده باشد (هینتس، ۱۳۸۷: ۱۱۷؛ کوک، ۱۳۸۵: ۲۶؛ کوک، ۱۳۸۴: ۸۳). همچنین آن‌گونه که حداقل از برخی منابع برمی‌آید، کوروش در این لشکرکشی جان خویش را از دست داده است (اومستد، ۱۳۷۲: ۹۱؛ الن، ۱۳۹۰: ۵۴؛ داندامایف، ۱۳۸۱: ۹۸). هرودوت و کتسیاس هر دو تأکید کرده‌اند که وی هنگام لشکرکشی به شرق به قتل رسیده است (کورت، ۱۳۸۹: ۴۴). اما بررسی مرگ کوروش مشکلات فراوانی را به بار می‌آورد. منابع از یک‌سو درگذشت کوروش را به شیوه‌های گوناگون گزارش داده‌اند و از سویی دیگر، بسیاری از جزئیات آن را روشن ن ساخته و ابهامات فراوان در آن‌ها دیده می‌شود (داندامایف، ۱۳۸۱: ۹۸).

در باب مرگ کوروش، به‌طور کلی با دو بن‌مایه اصلی در این روایات قابل شناسایی است. گروه نخست، روایاتی است که معتقدند کوروش در سرحدات شمال شرق یا شرقی امپراتوری‌اش در جنگ کشته یا مجروح شد و در اثر آن جراحت از دنیا رفت. این روایات شامل هرودوت و منابع پیرو او، کتسیاس و پروسپس بابلی می‌شود. گروه دوم، گزارش‌های محدودتری را در بر می‌گیرد، یعنی کسنفون و اونسیکریتوس (۸) که مرگ کوروش را در تخت‌گاه خویش و بدون جنگ قلمداد می‌کنند. هرکدام از این روایات نیز گرچه بن‌مایه‌های شبیه به هم دارند، اما تفاوت بسیاری نیز در جزئیات آن‌ها قابل مشاهده است. به‌عنوان مثال هرودوت و کتسیاس هر دو معتقدند که کوروش در شرق و بر اثر جنگ از دنیا رفته است، اما هر دو آن‌ها اقوام متفاوتی را در جنگ با کوروش نام می‌برند. افزون بر این، مرگ کوروش در تواریخ هرودوت در میدان جنگ رقم می‌خورد، اما در «پرسیکا» کوروش ابتدا زخمی شده

و سپس بعد از چند روز جان می سپارد. مشکلات منابع در دسترس ما به این جا نیز ختم نمی شود. متون در دسترس در باب بسیاری از جزئیات مهم سکوت کرده اند. زمینه ها و علل حمله کوروش به شرق دقیقاً مشخص نیست. درباره هدف اصلی کوروش از لشکرکشی احتمالی به شرق نیز نمی توان به راحتی سخن پراکنی کرد، زیرا دقیقاً معلوم نیست هدف کوروش تنبیه و برخورد با شورش ها بوده یا فتح سرزمین های جدید. همچنین در باب زمان بندی این جنگ های احتمالی چندان نمی توان به یقین سخن گفت. آشکار است که ۵۳۹ پ.م بابل فتح شد، اما روشن نیست که پس از فتح بابل تا مرگ کوروش چه روی داد و آیا دقیقاً جنگ با شرق ایران از ۵۳۰ پ.م آغاز شد یا پیش از آن نیز کوروش تلاش هایی داشته است. از سوئی دیگر، «جغرافیای سیاسی سرزمین های واقع در فلات ایران و آسیای مرکزی پیش از فتوحات هخامنشیان (نیمه اول هزاره اول) به دلیل فقدان منابع مکتوب معتبر و مسلم چندان شناخته شده نیست (بریان، ۱۳۸۷: ۶۰).

اوضاع در باب داده های مادی هم چندان راهگشا نیست. عصر آهن در آسیای میانه دوره کاملاً شناخته شده ای نیست و عصر هخامنشی که در آن قرار دارد به علت کمبود کاوش های باستان شناسی و همین طور ابهام در این که کدام داده ها را دقیقاً هخامنشی بتوان نامید، با مشکل روبه رو است. البته برخی مستندات وجود دارد، اما نمی توان از آن ها داده های قابل قبول بیرون کشید (پل فرانکفورت، ۱۳۹۲: ۵۷۷). نکته دیگری که باید به آن توجه کرد، «هنگامی که می خواهیم منابع باستان شناسی را با منابع مکتوب تلفیق کنیم، مشکلاتی پدیدار می شوند که به ماهیت خاص اسناد و مسائلی که ایجاد می کنند، مربوط می شوند. نکته ای که باید حتماً درک کنیم، آن است که کمبود منابع مکتوب در مسئله ای خاص را نمی توان با افزودن ماشین وار اطلاعات باستان شناسی جبران کرد، یا بلعکس» (وخل سانگ، ۱۳۸۸: ۱۸۴). در واقع، در باب مرگ کوروش با منابعی وجود دارند که ناقص، محدود، پراکنده، متضاد و در برخی موارد بسیار متأخر و مهم تر از همه مشحون از داستان های عامیانه اند. در چنین شرایطی مورخ نمی تواند فراتر از احتمالات و گمانه زنی ها نتیجه گیری کند. به عبارت دیگر در این گونه مواقع نباید به دنبال اثبات تاریخی بود، بلکه باید معتبر یا غیر معتبر بودن عناصر و بخش های هر کدام از روایات را با روش و احتیاط خاص تاریخی بررسی کرد. این موارد شناخت و فرضیات ما از گذشته را دستخوش

تغییر می‌کند. همان‌طور که گیلدرهوس اشاره کرده است: ما دیگر گذشته‌ای را که به طور مشترک همگی بر آن توافق کنیم در اختیار نداریم. در واقع، برعکس شرح‌های چندگانه‌ای داریم که شایسته توجه‌اند و در برخی اوقات راه مناسبی برای سازگاری آن‌ها موجود نیست (گیلدرهوس، ۱۳۹۵: ۹۷).

۳- بازنمایی‌های یونانی از مرگ کوروش

روایت هرودوت هالیکارناسی

هرودوت روایت لشکرکشی و مرگ کوروش را از توصیف مکان زندگی ماساگت‌ها آغاز می‌کند. به نظر او ماساگت‌ها قومی در سمت شرق بودند و آن‌سوی رود آراکسس (۹) زندگی می‌کردند. او با توصیف دریای کاسپی و حوالی آن معتقد است ماساگت‌ها در دشتی وسیع، در شرق دریای کاسپی زندگی می‌کنند. کوروش پس از مطیع ساختن بابلی‌ها، سعی در به اطاعت واداشتن این قوم نیز دارد. برای این کار او ابتدا از راهی به‌جز جنگ سود می‌برد. از آن‌جا که رئیس آن‌ها شه‌بانویی است به نام تُموریس (۱۰)، کوروش با اعزام فرستاده‌ای خواهان ازدواج با او می‌شود. اما تُموریس که از هدف اصلی کوروش آگاه بود، این درخواست را رد کرد. کوروش نیز چاره‌ای جز لشکرکشی در پیش خود نمی‌بیند، پس، لشکر آراسته و به‌سوی آراکسس پیشروی کرده و با ایجاد پلی از قایق‌ها به سرزمین ماساگت‌ها نزدیک می‌شود. تلاش تُموریس برای منصرف کردن کوروش از جنگ به‌جایی نرسیده و دو طرف مهبای جنگ می‌شوند. به توصیه کُرئسوس سپاهیان کوروش برای جنگ وارد سرزمین ماساگت‌ها شده و با یک تاکتیک جنگی در نخستین برخورد بر پسر ملکه چیره شدند، اما در جنگ نهایی در برابر ماساگت‌ها شکست خورده، خود وی نیز جان می‌سپارد (Herodotus, I, ۲۰۱-۲۱۴). از این پس هرودوت به توصیف آداب و رسوم ماساگت‌ها می‌پردازد (۱۱).

روایت هرودوت از مرگ کوروش در تصویر بازسازی‌شده از او اهمیت بسیاری دارد. این روایت از دوره باستان اهمیت و نقش مهمی یافته و پیروان بیشتری نیز نسبت به روایات دیگر داشته است (۱۲). این مسئله دلایل بسیاری می‌تواند داشته باشد. روایت هرودوت از بیشتر روایت‌های دیگر جامع‌تر، گسترده‌تر و با جزئیات تفصیلی بیشتر است. به‌عنوان مثال مقایسه آن با روایت کتسیاس، از این نظر، آن را در

جایگاه بهتری قرار می‌دهد، زیرا روشن‌کننده مسائل بیشتری است. همچنین گزارش او به‌طور مستقیم به ما رسیده است، نه از طریق نقل‌قول‌های مورخان دیگر و به‌صورت قطعات پراکنده. مزیت دیگر روایت هرودوت نسبت به سایرین، نزدیک‌تر بودن به زمان مرگ کوروش است و با توجه به این‌که روایات شفاهی در گستره زمانی بیشتر، شاید تغییرات بیشتری می‌یابند، احتمال دخل و تصرف در آن کمتر از سایرین می‌تواند باشد. به‌خصوص این مورد نزدیک بودن زمانی، با توجه به روش تاریخ‌نگاری او که بیشتر بر پایه جمع‌آوری اطلاعات دست اول از شیوه‌های گوناگون بود، آشکارا او را نسبت به سایرین متمایز می‌کند.

از سویی دیگر، روایت هرودوت ساختار روایی بسیار بهتری نسبت به دیگران دارد. توصیف‌ها از جغرافیای مرگ کوروش و به‌ویژه اطلاعات در مورد قومی که کوروش را مغلوب می‌کنند، مسئله‌ای است که در دیگر روایات چندان مورد توجه نبوده است. با این همه، شاید منطقی باشد که روایت هرودوت طرفداران بیشتری از سایرین داشته و بیشتر مورد قبول واقع شود و همچون فرای چنین نتیجه‌ای گرفته شود: «به‌طور کلی روایت هرودوت منطقی‌ترین داستانی است که درباره مرگ کوروش به ما رسیده است» (فرای، ۱۳۶۸: ۱۴۱). با وجود این، روایت او در پاسخ به پرسش‌های بسیاری ناکام مانده و مسائلی را مطرح کرده است که بسیار چالش‌برانگیز و پر ابهام‌اند. از دیگر سوی، بررسی این موارد در یک چارچوب تحلیل انتقادی تاکنون به انجام نرسیده است. در ادامه سعی خواهد شد جنبه‌های گوناگون روایت به روش تحلیل انتقادی مورد بررسی قرار گیرد.

زمان و مکان

یکی از مسائلی که در روایت هرودوت ابهاماتی را می‌انگیزد، مسئله زمان و مکان است. گزارش پدر تاریخ به لشکرکشی می‌پردازد که کوروش به‌سوی استپ‌های شمال شرق انجام داده است. او آشکارا ماساگت‌ها و رود آراکسیس را که ماساگت‌ها اطراف آن می‌زیستند، جایی در شرق دریای کاسپی پنداشته است (فاگل سانگ، ۱۳۹۷: ۱۷۶). اما این‌که دقیقاً کدام ناحیه محل زندگی آن‌ها بوده، مشخص نیست. از دیرباز آسیای میانه با سکاها پیوند داشته و گروه‌های بسیاری از این سکاها منسوب به این ناحیه شده‌اند، اما این‌که ماساگت‌ها (۱۳) دقیقاً چه تفاوتی با سایر سکاها داشته‌اند و دقیقاً در کدام قسمت

می‌زیستند، مشخص نیست. تنها سرنخ ما برای کشف محل زندگی آن‌ها رود آراکسس است. این رود به‌گونه‌ای در روایت هرودوت به‌عنوان محل زندگی آن‌ها (Herodotus, I, ۲۰۱) و همچنین به‌عنوان مرز میان هخامنشیان و ماساگت‌ها (Herodotus, I, ۲۰۹-۲۱۴) قلمداد شده است. اما مشکل اینجاست که برای آراکسس، جیحون (Oxus)، سیحون (Jaxartes) و حتی ولگا نیز پیشنهاد شده است. بر این اساس محققان ماساگت‌ها را در محل دلتای جیحون و دلتای سیحون مکان‌یابی کرده‌اند، بخشی بین دریای کاسپی و دریای خوارزم یا حتی در مناطق شمالی‌تر، که البته هیچ‌یک از این استدلال‌ها قطعی نیست (Schmitt, *Encyclopædia Iranica*, Massagetae). مسئله دیگر زمان است. هرودوت در بند ۱۵۳ از کتاب نخست (کلیو)، پس از شرح تسخیر لودیا توسط کوروش، می‌گوید کوروش به پارس بازگشت و علت بازگشت او این بود که «بابل، باختریان، سکاها و مصریان علیه او علم مخالفت برافراشته بودند، پس کوروش خود شخصاً برای لشکرکشی علیه آن‌ها اقدام کرد» (Herodotus, I, ۱۵۳). هرودوت در این‌جا دورنمای فتوحات پارسیان را نمایان می‌سازد. دقیقاً مشخص نیست که آیا چنین برداشتی از اهداف کوروش حاصل نتایج آینده است و هرودوت که مدت‌ها پس از کوروش می‌زیست با اطلاع از روند رویدادهایی که پس از فتح لودیا رخ داد، آن‌ها را به کوروش نسبت داده یا به‌راستی چنین مسئله‌ای به وقوع پیوسته است. اما حتی اگر وقایع آتی و فتوحات پارسیان را اهداف کوروش نباشد، اشاره هرودوت در این زمان قابل تأمل است، زیرا آغاز حرکت کوروش علیه شرق را (سکاها و شاید ماساگت‌ها) بسیار پیش‌تر از زمان مرگ او جای می‌دهد. بر همین اساس است که برخی فتوحات احتمالی کوروش در شرق را بین سال‌های فتح لودیا تا بابل قرار داده‌اند (داندامیف، ۱۳۷۳: ۱۳۸-۱۳۹). هرودوت خود نیز اشاره می‌کند که کوروش پس از تسلط بر تمامی آسیا، قصد حمله به بابل کرد (Herodotus, I, ۱۷۷).

از سویی دیگر، هیچ سندی چنین حضوری را کاملاً اثبات نمی‌کند. اقدامات کوروش پس از فتح بابل نیز در حاله‌ای از ابهام است و حتی ممکن است عملیات علیه شرق پس از فتح بابل به سال ۵۳۹ پ.م. بوده باشد. در این باره به‌سختی بتوان چیزی بیش از نظریه ارائه کرد (ویسهوفر، ۱۳۷۸: ۱۸). نکته دیگری نیز در مورد مسئله زمانی حائز اهمیت می‌نماید؛ هرودوت لشکرکشی علیه ماساگت‌ها و مرگ

کوروش را به گونه‌ای پیونده زده است که تصور ما چنین است که کوروش دقیقاً در همان سالی که علیه ماساگت‌ها لشکر کشید، به دام مرگ نیز افتاد. درحالی که هیچ چیز ثابت نمی‌کند طول این لشکرکشی دقیقاً یک سال یا کمتر بوده باشد. ممکن است این فرایند از مدت‌ها پیش از آن آغاز شده باشد. هرودوت در باب فتح ماد نیز چنین پیوندی برقرار کرده و فتح ماد و لشکرکشی کوروش را یک فرایند کوتاه‌مدت نشان داده است (Herodotus, I, ۱۲۷-۱۳۰). درحالی که کتسیاس از فرایندی بلندمدت‌تر سخن گفته است (۱۶۷-۱۷۰: ۲۰۱۰: Llwellyn-jonse & Robson). پس شاید بتوان بین محدودهٔ زمان حمله به ماساگت‌ها (یا سکاها؟) و مرگ کوروش تفاوت قائل شد و زمان لشکرکشی را به عقب‌تر برد. این ابهامات نشان می‌دهد که روایت هرودوت از مرگ کوروش در مورد مسئلهٔ زمان و مکان با مشکلات بسیاری روبه‌رو است.

کوروش علیه شرق یا شرق علیه کوروش

دلایل هرودوت برای حملهٔ کوروش به سمت ماساگت‌ها، از مضمون آشنا و بسیار ساده‌ای پیروی می‌کند. او می‌گوید کوروش به دو دلیل به جنگ تشویق می‌شد، نخست آن که وی بر پایهٔ روایات تولدش، خود را موجود فرا انسانی می‌دانست و دو دیگر، پیروزی‌های متعدّدش در جنگ‌ها، به گونه‌ای که جملگی اقوام نتوانسته بودند از دست وی بگریزند (Herodotus, I, ۲۰۴). این که به راستی دلایلی که هرودوت در ذهن کوروش می‌نشانند، عینیت دارد یا خیر، چندان قابل اثبات نیست، هر چند که می‌تواند بخشی از فرایند ذهنی کوروش باشد و او را در جایگاهی قرار دهد که میل به حمله داشته باشد. اما نکته‌ای که بسیار اهمیت دارد رویکرد هرودوت در روایت است. او کوروش را در جایگاه مهاجم قرار می‌دهد و بر این اساس، انگیزهٔ فتح را مهم‌ترین هدفش قلمداد می‌کند. به عبارت دیگر، کوروش هرودوت برخلاف جنگ‌هایش علیه ماد و لودیا، پس از پیروزی بر کرئسوس، رویکردی تهاجمی به خود می‌گیرد و دیگر جنگ‌هایش واکنش به حملات دیگران نیست.

بدین‌سان، حملهٔ کوروش علیه ماساگت‌ها، یک حملهٔ تهاجمی با هدف فتح سرزمین حاشیهٔ قلمرو کوروش است. ادامهٔ روایت هرودوت نیز دنبالهٔ چنین برداشتی از هدف کوروش است. تُموریس ملکهٔ

ماساگت‌ها نیز بارها در روایت چنین مسئله‌ای را گوشزد می‌کند. او در بادی امر با ارسال پیکری از کوروش می‌خواهد دست از حمله به سرزمین‌اش بردارد و کوروش را فردی می‌خواند که هر چیزی را به صلح و آرامش ترجیح می‌دهد (Herodotus, I, ۲۰۶). سپس بعد از اسیر شدن پسرش به دست کوروش، وی را «تشنه خون» می‌نامد (Herodotus, I, ۲۱۲). و در نهایت پس از کشته شدن کوروش، با قرار دادن سر کوروش در مشکى پر از خون، می‌گوید «اکنون تو را از خون سیراب خواهم کرد» (Herodotus, I, ۲۱۴). در واقع، هرودوت چه از نظر کوروش و چه از نظر رقیب‌اش تُموریس، حمله کوروش را یک تهاجم برای فتح سرزمین جدید خوانده است. مضمون زاویه دید هر دو یکی است. درحالی‌که اگر به‌راستی روایت از ذهن کوروش یا پارسیان جاری می‌شد، باید زاویه دیگری می‌نمایاند. این نشان از هدف کلی خود هرودوت در روایت متن دارد. او می‌خواهد سرنوشت یک فاتح مغرور از قدرت خویش را که تنها به فکر گسترش قلمرو خود است، نمایان سازد. این انگاره احتمالاً با توجه به بستر و زمینه زمانی او بر روایتش چیره شده و تصویر ارائه شده از خشیارشا در منابع یونانی بر آن تأثیر گذاشته است. او سرنوشت فاتحان مغرور پیش از کوروش همچون آستواگس و کُرسوس را می‌دانست و بی‌شک، یاد و خاطره تلاش‌های فاتحان پارسیان برای دست‌یابی به یونان را درک کرده بود. او با این کار آگاهانه یا ناآگاهانه، از الگوی تحلیلی خود مبنی بر سرنوشت ناگوار فاتحان پیروی می‌کرد. همان‌طور که کمبوجیه و خشیارشا نیز چنین فاتحانی بودند. به تعبیر کوک: «هرودوت می‌دانست که هیچ خونریزی نمی‌تواند انتظار سرنوشت نیکی داشته باشد؛ و این ویژگی روح تراژدی آتن چیزی نیست که از زبان ایرانیان شنیده شده باشد» (کوک، ۱۳۸۵: ۲۷). نکته‌ای که باید به آن توجه کرد، این است که علی‌رغم آن‌که هرودوت هدف غایی کوروش را مشخص کرده، اما علت رفتار کوروش برای چنین هدفی را شرح نداده است. متن هرودوت در باب این‌که چرا کوروش چنین هدفی داشته، خاموش است. دلایل او بیشتر طرح مسائلی ساده‌انگارانه‌اند برای توجیه این‌که چرا کوروش خود را پیرومند از نتیجه جنگ با ماساگت‌ها بداند، نه این‌که شرح دهد چرا کوروش خواستار جنگ با آن‌هاست. در نتیجه، روایت هرودوت از ایجاد یک توجیه منطقی برای تصمیم کوروش ناتوان است.

استنباطها از حمله کوروش به شرق متفاوت از رویه هرودوت است. بسیاری بر این باورند که حمله کوروش رویکرد تنبیهی داشته و برای آسودگی از تحرکات اقوام بیابانگرد آسیای میانه بوده که همواره مرزهای شرقی را به خطر می‌انداختند. به‌ویژه که بنای سلسله دژهایی هم در شرق به کوروش منسوب شده و این گمان را باورپذیرتر می‌سازد (کورت، ۱۳۸۹: ۴۴-۴۵؛ اومستد، ۱۳۷۲: ۹۱؛ داندامایف، ۱۳۸۱: ۹۷؛ داندامایف، ۱۳۷۳: ۱۵۰؛ فرای، ۱۳۶۸: ۱۴۰؛ شهبازی، بی‌تا: ۳۵۷؛ گیرشمن، ۱۳۸۵: ۱۴۱). در این برداشت، رویکرد کوروش نه کنش گرانه و تهاجمی، بلکه منفعلانه و واکنش‌گرا است. بدین‌سان، کوروش اساساً هدفی جز مقابله با تحرکات بیابان‌گردان نمی‌توانست داشته باشد. از سویی، اگر آنان به‌راستی بیابانگرد بوده باشند، پایبندی آن‌ها به سرزمین با ابهام روبه‌رو می‌شود، در نتیجه کوروش تنها می‌تواند برای دفاع در مقابل آن‌ها قرار گیرد و اگر دست به فتحی می‌زند، نیز بیشتر پیش‌گیرانه است تا جاه‌طلبانه.

این تصویر از نظر زمینه، روش و نتیجه کاملاً در برابر روایت هرودوت قرار می‌گیرد. در نتیجه این تصویر از نظر بنیان‌های منبع‌شناسانه با مشکل روبه‌رو است. هیچ منبعی از تحرکات این اقوام بیابانگرد علیه کوروش خبر نداده است. نکته دیگری که اهمیت دارد، تصور بی‌چون‌وچرای بیابانگرد بودن ماساگت‌ها است. چنین تصویری بی‌شک برداشتی خطرناک است، زیرا گرچه هرودوت ماساگت‌ها را به‌گونه‌ای سکایی قلمداد کرده و می‌گوید سبک زندگی و پوشش آن‌ها شبیه سکاها است (Herodotus, I, ۲۰۱, ۲۱۵)، اما برخورد او با این مسئله مطلق نیست. او در کل روایت، هویتی مستقل برای ماساگت‌ها قائل است. در مواردی مشابهتی بین سکاها و ماساگت‌ها می‌بیند، اما روش‌اش در بیان به‌گونه‌ای است که انگار در این مسئله شک دارد. به‌عنوان مثال، در شروع بحث می‌گوید «گاهی به ماساگت‌ها، قوم سکا نیز گویند» (Herodotus, I, ۲۰۱) یا در پایان ماجرا در باب رسم اشتراک زنان می‌گوید: «یونانیان این رسم را از آن سکاها می‌دانند، اما این رسم برای سکاها نیست بلکه به ماساگت‌ها تعلق دارد» (Herodotus, I, ۲۱۶). او در جایی دیگر، با در جنگ قراردادن ماساگت‌ها و سکاها بین آن‌ها تفاوت قائل شده است (Herodotus, IV, ۱۱). به نظر می‌رسد هرودوت شناخت کافی از این قوم ندارد و بر اساس آن توانایی تشخیص این را نیز که آیا آن‌ها سکایی هستند یا نیستند،

ندارد. در نتیجه با توجه به رسم یونانیان مبنی بر سکا خواندن اقوام بسیاری که در آسیای میانه و شرق دریای سیاه می‌زیستند، آن‌ها را سکایی می‌خوانند.

در باب ماساگت‌ها نیز گرچه آگاهی‌های جسته و گریخته در منابع یونانی و لاتین وجود دارد اما این اطلاعات آنقدر محدود، ناقص، پراکنده و مبهم است که تاکنون به ارائه تصویر دقیقی از این قوم نینجامیده است. در سنت وقایع‌نگاری هخامنشی نیز اشاره‌ای به آن‌ها نشده است. این مسئله یک دلیل بسیار واضح نیز دارد. ماساگت نامی است که در منابع یونانی به این اقوام داده شده است و مشخص نیست در بین پارسیان یا شرقیان، حتی آن‌ها به چه نامی معروف گشته بودند. همچنین اشارات او در باب شهبانوی ماساگت‌ها به مانند اشاره به یک رئیس قبیله که در جایگاهی پایین‌تر از کوروش است، نیست. ماساگت‌های هروودوت بسیار نیرومندند و در جنگ رودرو، سپاهی را که کوروش فرمانده آن‌ها است، شکست می‌دهند. او این جنگ را سهمگین‌ترین و شدیدترین جنگ میان بربرها می‌داند، (Herodotus, I, ۲۱۴) همچنین روش نبرد آن‌ها اصلاً شباهتی به سکاهایی ندارد که دیرزمانی بعد داریوش به جنگ با آن‌ها پرداخت. در نتیجه تصور صرف سکایی دانستن آن‌ها بر طبق روایت هروودوت و بدین‌سان، بیابانگرد بودن آن‌ها مشکل‌آفرین است، هرچند دلیل قانع‌کننده‌ای که آن‌ها بیابانگرد نباشند نیز در اختیار نیست. در نتیجه، تصویر ارائه‌شده از هدف کوروش در روایت هروودوت و مآخذ جدید سازگاری چندانی با یکدیگر ندارد.

بن‌مایه‌های شرقی و غربی

روایت هروودوت از مرگ کوروش بخش پایانی کتاب کلیو (بندهای ۲۰۱-۲۱۶) را دربرمی‌گیرد. این روایت در واقع داستان لشکرکشی پایانی او، علیه ماساگت‌ها نیز هست. گزارش وی را می‌توان به سه بخش تقسیم کرد. بخش نخست آن به معرفی قوم ماساگت و فضای مکانی آن‌ها در اطراف دریای کاسپی می‌پردازد. بخش دوم دربردارنده لشکرکشی و مرگ کوروش، و بخش پایانی آن مربوط به آداب و رسوم قوم ماساگت است. این روایت گرچه در ظاهر انسجام و نظم منطقی مناسبی دارد، اما یک بررسی دقیق‌تر نشان می‌دهد که از یک ساخت و بافت روایی یکسان پیروی نمی‌کند و برخی موارد

آن با یکدیگر سازگار نیست. البته تفکیک این موارد ناسازگار و همچنین عناصر روایی متفاوت در آن کار آسانی به نظر نمی‌رسد، زیرا هرودوت تمام سعی خویش را به کار بسته تا حکایتی زیبا، تأثیربرانگیز و منطقی برای مخاطبان خویش بر سازد. برخلاف روایت وی از تولد کوروش، او هیچ علاقه‌ای برای مشخص کردن منشأ روایت‌اش ندارد. در نتیجه رسیدن به یک نظریه دقیق در باب منابع وی در این بخش کار سخت یا حتی غیرممکنی است، اما می‌توان با بررسی متن و زمینه و همچنین فضای گفتمانی آن، فرضیات و البته پرسش‌هایی را مطرح ساخت.

بخش نخست روایت، توضیحی کوتاه در باب قوم ماساگت است و در ادامه به توصیف اطراف دریای کاسپی می‌پردازد. سپس او می‌گوید که در شرق دریای کاسپی دشتی وسیع واقع شده و قسمت عمده این دشت از آن ماساگت‌هاست (Herodotus, I, ۲۰۱-۲۰۴). توصیف جغرافیای او از اطراف کاسپی بحث جداگانه‌ای را می‌طلبد، اما در باب ماساگت‌ها و مکان زندگی‌شان شرح وی بسیار محدود، ناقص و مبهم است. او ماساگت‌ها را چنین خوانده است:

«قومی است پر جمعیت و ستیزه‌جو در سمت طلوع آفتاب و شرق، فراسوی رود آراکسس و در مقابل قوم ایسدون (۱۴) زندگی می‌کنند. گاهی به ماساگت‌ها قوم سکا هم می‌گویند» (Herodotus, I, ۲۰۱).

سپس در ادامه چنین می‌گوید:

«در سمت مشرق، دشت وسیعی واقع شده که تا آن‌جا که چشم کار می‌کند ادامه دارد. بیشتر این دشت از آن ماساگت‌هاست که کوروش قصد حمله به آنان را داشت» (Herodotus, I, ۲۰۴).

توصیف مختصر هرودوت در باب ماساگت‌ها در این قسمت، شامل مکان زندگی و هویت قومی آن‌ها می‌شود. پیش‌تر اشاره شد که توصیف مکانی و هویت قومی وی از ماساگت‌ها تا چه حد مبهم و ناقص است، اما آن‌چه در این‌جا اهمیت دارد، منابع و شیوه دسترسی هرودوت به چنین اطلاعاتی از آن‌ها است. او در تمام تواریخ، توصیفی بیش از آن‌چه گفته شد در باب مکان و قومیت ماساگت‌ها ارائه نمی‌کند. از آن‌ها در کتاب سوم بند ۳۶، کتاب چهارم بند ۱۱ و کتاب هفتم بند ۱۸ نامبرده شده است

(Herodotus, Histories). اما هیچ‌کدام توصیفی در بر ندارد. حتی ماساگت‌ها در شرح مفصل وی از اقوام سکایی و مسائل مربوط به آن‌ها از جمله جنگ با داریوش که از بند ۱۶ تا ۱۴۴ کتاب چهارم ادامه دارد، جایگاهی ندارند! (Herodotus, Histories). در عوض او اطلاعاتی با جزئیات و البته نه مفصل در باب ازدواج، غذاها، سلاح و آداب‌ورسوم آن‌ها دارد. اگر به گستره اطلاعات وی از ماساگت‌ها از بالا نگاه کنیم، خواهیم دید که اشارات او از این قوم بیش‌تر جنبه نقلی دارد. بیش‌تر به این می‌ماند که شنیده‌هایی بسیار محدود و ضعیف و مبهم در اختیار وی قرار گرفته باشد. در عین حال، با وجود چنین اطلاعات محدودی، او نام حاکم آنان که کوروش را به قتل رساند، نام پسر و همچنین اطلاع کاملاً مطمئنی از نظر خودش، از جنگ، نتیجه آن، نظریات پیش از جنگ و تصمیم‌گیری‌ها برای چگونگی نبرد سپاه کوروش ارائه داده است. او حتی به نظر تئوریس و جملات معمولاً هیجان‌زده وی آگاه است. اطلاعات او در باب افراد به این‌جا نیز ختم نمی‌شود، از تفکرات محرمانه کوروش درباره سرزمین ماساگت‌ها نیز با خبر است، حتی اگر آن، پیشنهاد ازدواج کوروش به شهبانوی آن‌ها باشد. اما چگونه چنین اطلاعاتی را به دست آورده است؟ چگونه باید تضاد عدم آگاهی دقیق از ماساگت‌ها و جزئیات دقیق از احوال و افکار اشخاص را توجیه کرد؟ تصور این‌که اطلاعات از یک ماساگت باشد بسیار سخت است، زیرا اگر این‌چنین بود باید توصیف مفصلی از سرزمین و قوم آن‌ها ارائه می‌داد، درحالی‌که چنین نیست. اگر در شک‌گرایی افراط نکنیم و این جزئیات را ساخته ذهن او ندانیم، باید بپذیریم او به منابع متنوع و متعددی از داخل شاهنشاهی هخامنشی دسترسی داشته است. منابعی که می‌توانند به او این اجازه را دهند که به ذکر جزئیات دقیقی از نام‌ها و بیانات و افکار دسترسی پیدا کند. با توجه به سرشت تاریخ و اندیشه تاریخی در شرق، این منابع نمی‌تواند چیزی بیش از حکایات راویان باشد. به‌ویژه که ذکر افکار و احوال افراد را بر توصیف وقایع و مکان‌ها ارجح می‌دارد. هرودوت خود اشاره‌ای به روش گردآوری و بیان اطلاعات‌اش دارد، شبیه به همان چیزی که در باب افسانه تولد کوروش گفته بود (Herodotus, I, ۹۵). او می‌گوید:

«چگونگی مرگ کوروش به روش‌های گوناگونی گزارش شده است، اما این روایت

به عقیده من شایان توجه‌ترین آن‌هاست.» (Herodotus, I, ۲۱۴).

بررسی دو بخش از روایت وی مسئله نگرش و منابع او را جالب‌تر می‌کند. نخست، توصیه کرئوسوس و دو دیگر، رویای کوروش. کوروش پس از عزم حمله به ماساگت‌ها مجمعی از سران پارسیان ترتیب داده، نظرشان را در باب جنگ جوینا شد. همه آن‌ها موافق بودند که باید در سرزمین خود با ماساگت‌ها روبه‌رو شوند. در این میان کرئوسوس که پس از فتح لودیا در رکاب کوروش بود و همواره به او مشاوره می‌داد نظر دیگری داشت. او معتقد بود باید در سرزمین ماساگت‌ها با آنان روبه‌رو شد، زیرا در این حالت در صورت شکست پارسیان آن‌ها سرزمینی از دست نداده و همچنین مورد تاخت‌وتاز ماساگت‌ها واقع نمی‌شدند (Herodotus, I, ۲۰۶-۲۰۸). فارغ از درستی یا نادرستی نظر کرئوسوس، این مسئله یکی از الگوهای هرودوت در بیان اتفاقات پیش از جنگ‌های پارسیان است. همواره خردمندی غیر پارسی و عموماً یونانی نظر صحیح‌تری در باب جنگ دارد که در مقابل نظر اشتباه اغلب سرداران سپاه پارسی است. این نقشی است که همواره یک غیر پارسی در جنگ‌ها بازی می‌کند. به نظر نمی‌رسد این موضوع از زبان یک پارسی جاری شده باشد و بیشتر به نظر می‌آید این بخش از روایت، الگویی است که هرودوت علاقه‌مند است در پیش از جنگ‌ها در نظر بگیرد و هدف از آن، اگر اندکی شک‌گرایانه با آن برخورد شود، نمی‌تواند چیزی جز تحقیر استراتژی‌های پارسیان برای نبرد باشد. شاید در دیدگاه هرودوت، نظر صحیح در باب جنگ فقط می‌تواند از زبان یک یونانی بیان شود، البته در این باب نمی‌توان چندان قطعی نظر داد. اما اگر بتوان فرض کرد که این بخش حاصل ذهن او نیست، پس به احتمال زیاد باید منشأ آن غیر پارسی بوده باشد، زیرا این مطلب تنها از طریق همان‌هایی که کوروش به نظرشان وقعی نهاده بود، پخش می‌گردد.

بخش دیگر روایت او که رویای شبانه کوروش را بازنمایی می‌کند نیز نکته مهمی دارد. شرح ماجرا بدین‌سان است که کوروش پس از عبور از رود آراکس در سرزمین ماساگت‌ها آرامیده است که شب، خوابی بر او ظاهر می‌شود. او در رویا داریوش پسر ویشتاسپه را می‌بیند، درحالی‌که بر شانه‌هایش بال‌هایی قرار دارد که یکسوی آن بر آسیا و سوی دیگر آن بر اروپا سایه افکنده است. کوروش از این خواب سخت نگران گشته و می‌پندارد داریوش علیه او توطئه خواهد کرد، سپس از ویشتاسپه می‌خواهد که به این موضوع رسیدگی کند (Herodotus, I, ۲۰۹-۲۱۰). کوروش در این‌جا همچون پدربزرگ

تاجدارش، آستواگس رویایی مشاهده می‌کند که از آینده‌ای آشفته برای خود و خاندانش خبر می‌دهد. تعبیر هرودوت از این رویا، چیزی جز خبری از مرگ وی در این سرزمین و به قدرت رسیدن داریوش پس از وی نیست. اما این مسئله تعبیری است که تنها رویدادهای پس از مرگ کوروش را بیان می‌کند و حوادث پسین را در قالب رویا، به سرنوشتی از پیش تعیین شده مبدل می‌سازد.

این روایت که در متن هرودوت گنجانده شده است تفسیرهای متفاوتی می‌تواند داشته باشد. به‌عنوان مثال می‌تواند اشاره‌ای به تحرکات خاندان داریوش برای به قدرت رسیدن پیش از عصر کمبوجیه قلمداد شود (۱۵). اما آن چه اهمیت دارد منشأ چنین روایتی است. الگوی روایی خواب، یکی دیگر از مدل‌های ذهنی هرودوت برای شرح وقایع است. او در تواریخ بارها و بارها با چنین الگویی به شرح ماجرا می‌پردازد، اما اگر این مسئله را تنها حاصل ذهن هرودوت ندانیم، منشأ روایت وی در این باب احتمالاً چیزی جز یک روایت پارسی نمی‌تواند باشد. روایتی که حتی می‌تواند تحت تأثیر تبلیغات پارسیان هخامنشی نیز بوده باشد. همه این موارد مسئله‌ای بسیار مهم را آشکار می‌سازد، روایت هرودوت تنها داستانی از میان داستان‌های دیگر در باب مرگ کوروش است که از منشأهایی بسیار متفاوت سررشته گرفته است. عناصر مختلف روایت او نشان می‌دهد که گزارشش از منشأهای متفاوتی سرچشمه گرفته است. او در گزینش گزارشش از ترکیب یا تلفیق روایات گوناگون سود برده است. شاید به همین دلیل است که او در هیچ کجای این گزارش از منابع نقل‌کننده‌اش سخنی به میان نمی‌آورد.

بازنمایی‌های یونانی؛ روایت کتسیاس کنیدوسی

کتسیاس کنیدوسی نیز همچون هرودوت مرگ کوروش را در شرق می‌داند، اما از نظر او مرگ وی در برخورد با قوم دربیکس (۱۶) رقم خورده است. دربیکس‌ها از گروه‌های اقوام آسیای میانه بودند (Dandamayev, ۱۹۹۳: ۵۱۶-۵۲۱). بر طبق روایت وی که از طریق چکیدۀ فوتیوس (۱۷) به ما رسیده است، کوروش به جنگ دربیکس‌ها می‌رود که رهبری آن‌ها را آمورائوس (۱۸) بر عهده دارد. در این جنگ دسته‌ای از هندی‌ها نیز سوی دربیکس‌ها گرفته و علیه کوروش می‌جنگند. کوروش در میانه کارزار از اسب خویش به زمین افتاده و توسط یک جنگجو هندی از ران خود زخم می‌خورد. سربازان

او را به عقب بر می‌گردانند، اما کوروش دو روز پس از آن جان می‌سپارد. آمورگس (۱۹) رئیس سکاها پس از شنیدن زخم خوردن کوروش، به کمک پارس‌ها آمده و به یاری او، سپاه کوروش بر دربیکیس‌ها چیره می‌شود (۲۰) (Llwellyn-jonse & Robson, ۲۰۱۰: ۱۷۳-۱۷۴). روایت کتسیاس در باب مرگ کوروش بیرون از مشکلات اصلی قطعات باقی‌مانده از وی نیست و شامل مشکلاتی است که تقریباً امکان حل آن‌ها اکنون وجود ندارد. پرسیکا به‌نوعی به‌عنوان تاریخ‌خاور نزدیک بوده که از تأسیس آشور به‌وسیله شاه افسانه‌ای، نینوس، تا ۳۹۷/۳۹۸ پ.م را در بر می‌گرفت (Schmitt, ۱۹۹۳: ۴۴۱-۴۴۶). اما از این اثر تقریباً چیزی باقی‌مانده است. تنها قطعه باقی‌مانده از اثر او که متعلق به خودش باشد و نه اقتباسی که دیگران از اثر وی انجام داده‌اند، پاپیروسی با ۲۹ سطر است (Stronk, ۲۵-۵۸: ۲۰۰۷: ۳۹۳-۴۰۶; Bigwood, ۱۹۸۶: ۳۹۳-۴۰۶). سایر مطالبی که به او نسبت داده شده است، هیچ یک از خامه او نیست، بلکه قطعات پراکنده‌ای است که از نقل‌قول‌ها، چکیده‌ها و آثار مورخان پس از او گردآوری شده است (Llwellyn-jonse & Robson, ۲۰۱۰: ۱۸-۲۲). این بزرگ‌ترین مشکل پرسیکا است، زیرا دقیقاً نمی‌توان مشخص کرد چه چیزی دقیقاً از برای اوست و چه چیزی نیست. مسئله زمانی سخت‌تر می‌شود که آن‌چه باقی‌مانده بسیار محدود و ناقص است. تقریباً هیچ روایتی از او نیست که حتی غیرمستقیم به‌طور کامل به دست ما رسیده باشد، پس دستیابی به آن‌چه دقیقاً نظر او بوده تقریباً غیرممکن است و تنها باید از زیر عینک نقل‌قول‌کنندگان روایات‌اش بررسی کرد.

کتسیاس شهرت بدی در میان مورخان دارد و معمولاً او را غیرقابل‌اعتماد می‌خوانند (Benke, ۲۰۰۱: ۱-۳۲). کوک به‌خوبی این دیدگاه‌ها را علیه او نشان داده است. او معتقد است گزارش کتسیاس یا آن‌چه فوتیوس از او دست‌چین کرده، چیزی جز «رسوایی‌های درون دربار، دسیسه‌چینی‌های خواجه‌سرایان، شکنجه‌های ناگفتنی، توطئه‌های تبهکارانه در حرمسرا و انواع قصه‌های یاوه و کودکانه» نیست و سرآخر، در بهترین حالت ما با توصیف اغراق‌آمیز و گزافه‌گویانه روبه‌رو هستیم (کوک، ۱۳۸۴: ۵۱). مشکلات مذکور بررسی روایت وی را به‌شدت سخت می‌کند. تنها امیدواری تاریخ‌نگار در چنین شرایطی، حضور وی در دربار هخامنشیان و نزدیک بودن به شاه بزرگ برای سال‌های متمادی است (Llwellin-jones & Robson, ۲۰۱۰: ۱۲-۱۸). کتسیاس برخلاف دیگر مورخان یونانی، این

فرصت را داشت که از درون دستگاه سلطنتی هخامنشیان به تاریخ آنان بنگرد. روایت او از مرگ کوروش اگر از طریق خودش یا حتی به طور کامل به دست ما رسیده بود، بی‌شک، راه‌گشای بسیار مناسبی برای ما بود، اما شوربختانه چنین نیست و چاره‌ای جز بررسی روایت‌اش با شرایط فوق نداریم. روایتی که به دست ما رسیده بسیار خلاصه است و فوتیوس همه تلاش خود را برای هرچه خلاصه‌تر بودن آن به کار بسته است. او از توصیف مکان‌ها و وقایع به میزان بسیار زیادی پرهیز کرده و تنها نحوه مرگ کوروش را به طور خلاصه بیان کرده است. ما از روایت وی تنها به این نکته آگاهیم که کوروش در جنگ با قومی در شرق ایران به نام دربیکس جان سپرده است. این که چرا کوروش به جنگ این اقوام رفته است و این که این قوم دقیقاً در کجا زندگی می‌کنند به میزان زیادی بر ما پوشیده است. گفته شده مکان زندگی آن‌ها در همسایگی هورکانیا بوده است (Llwellin-jones & Robson, ۲۰۱۰: ۲۱۸).

برخی نیز آن‌ها را در دهانه اکسوس (۲۱) مکان‌یابی کرده‌اند (Kuhrt, ۲۰۱۰: ۱۰۱). با این شرایط از روایت وی نمی‌توان تحلیل صحیحی ارائه داد. تنها مطلبی که برای ما راهگشا می‌تواند باشد این است که او نیز همچون هرودوت، مرگ کوروش را در جنگ با یکی از اقوام شرقی امپراتوری‌اش قلمداد می‌کند و از این نظر اگر از تفاوت نام‌ها و وقایع جزئی بتوان گذر کرد، در تأیید روایت وی گام برداشته‌ایم. همین مسئله است که برخی را بر آن داشته تا نتیجه‌گیری‌هایی از این دست داشته باشند؛ که شاید بتوان گفت دربیک‌ها بخش از اتحادیه قبایل ماساگتی بوده‌اند که در استپ‌های خزر و دریاچه آرال می‌زیسته‌اند یا به این صورت که «ظاهراً در زمان کتسیاس نام دربیک‌ها جای نام ماساگت‌ها را در روایات سنتی گرفته بود. همان‌گونه که در زمان پروسوس در سده سوم پ.م از اقوام داهه به عنوان مردم آن‌سوی مرزهای شمال شرقی امپراتوری یاد می‌شده است» (داندامایف، ۱۳۸۱: ۹۹). نکته دیگری که در این جا اهمیت می‌یابد این است که آیا روایت کتسیاس، یکی از همان گزارش‌های دیگری بوده که هرودوت در باب مرگ کوروش شنیده، اما آن‌ها را شایسته بازگویی ندانسته؟ نمی‌توان در این باب نظر قطعی داد، اما نکته قابل تأمل این است که این از معدود موارد در باب کوروش است که هرودوت و کتسیاس به یک نتیجه مشترک یعنی مرگ کوروش به دست اقوام شرقی رسیده‌اند.

منشأ روایت کتسیاس نیز چندان مشخص نیست، با این که وی در دربار هخامنشیان بوده است، اما چیزی ثابت نمی‌کند که این روایتی باشد که هخامنشیان به دنبال گسترش آن باشند. اما باید توجه کرد که به هر حال او در درباری بود که نام کوروش نباید چندان خوشایند باشد، زیرا نام شورشی‌ای نیز هست که علیه شاه بزرگ دست به اقدام زده است، هر چند هم که او برادر شاه بزرگ باشد. کوروش کوچک علیه شاه هخامنشی شوریده بود. رویدادهای حال همواره می‌تواند تصاویر مربوط به گذشته را دستخوش تغییر کند و تصویر کوروش نیز می‌تواند تحت تأثیر نام کوروشی معاصر، دگرگون شود، زیرا شاید کوروش کوچک با توجه به نامش تبلیغاتی علیه شاه بزرگ راه انداخته باشد و به نوعی خود را جانشین بر حق قلمداد کند. نگاه کسنفون به کوروش به عنوان یک شاه آرمانی می‌تواند نشان دهنده تصویری باشد که تبلیغات کوروش کوچک برای منافعش قصد ایجاد آن را دارد. در این صورت ممکن است که در تبلیغات رسمی دربار هخامنشی روایت‌هایی علیه کوروش بزرگ ساخته شود. هر چند این مطلب فرضیه‌ای بیش نمی‌تواند باشد، اما شاید بتوان تصور کرد که تصویر ارائه‌شده از تولد کوروش که توسط کتسیاس به ما رسیده می‌تواند خصوصت‌آمیز باشد، زیرا او کوروش را نه نوه شاه ماد و پسر شاه پارسیان، بلکه فرزند یک راهزن و بزچران می‌دانست، مسئله‌ای که با توجه به کشفیات در باب خاندان کوروش درانشان، بسیار قابل تأمل است.

بازنمایی‌های یونانی؛ روایت کسنفون آتنی

روایت کسنفون از مرگ کوروش از اساس با سایر روایت‌ها تفاوت دارد. او مرگ کوروش را نه در قالب یک جنگ نهایی بلکه بسیار آرمان‌گرایانه و در بستری افسانه‌ای مجسم می‌سازد. به روایت وی، کوروش پس از بازگشت از بازرسی خود از سرزمین‌های تحت سلطه‌اش و نثار قربانی‌هایی برای خدایان، در روایی از مرگ خود مطلع می‌شود. او با پذیرش مرگ خویش ابتدا به نیایش ایزدان پرداخت و سپس مجمعی از فرزندان، نزدیکان و بزرگان تشکیل داد و به آن‌ها گفت که زمان مرگش فرارسیده است (Xenophon, ۸, ۷, ۱-۶). او سپس در سخنرانی نسبتاً طولانی به فرزندان خود و حاضران جمع نصایح بسیاری کرده و با صحبت از بدن و روح آدمی آن را به پایان می‌برد (Xenophon, ۸, ۷, ۲۷) و در

نهایت پس از فشردن دست حاضران، جان می‌سپارد (Xenophon, ۸, ۷, ۲۸). روایت وی در باب مرگ کوروش در تحقیقات و پژوهش‌های اخیر کمتر مورد توجه بوده است (Sancisi-Weerdenburg, ۱۹۸۵: ۴۵۹). این مسئله بسیار تحت تأثیر فضای کلی ترسیم شده برای روایت اوست. همان‌طور که سانچیزی ویردنبورگ نشان داده است؛ معمولاً کورپاندیا را با اصطلاحاتی چون رساله آموزشی، تاریخ رومانیتیک (داستانی)، رساله فلسفی، زندگی‌نامه افسانه‌ای یا مجموعه‌ای از این تعابیر طبقه‌بندی کرده‌اند (Sancisi-Weerdenburg, ۱۹۸۵: ۴۵۹). بر این اساس، روایت وی باید کمترین داده مناسب تاریخی را برای ما داشته باشد زیرا از میان پیش‌داده‌ها و علایق جهت‌دار نگارنده خود گذشته است. اما برداشتی چنین از یک متن تاریخی هرچند هم که از میان صافی‌های بسیاری گذشته باشد و اساساً دست‌یابی ما را به یک شناخت صحیح سخت‌تر کند نمی‌تواند درست باشد، زیرا با همه این اوصاف باز هم یک روایت است و در جایگاه خود اهمیت دارد.

روایت کسنفون را باید در متن و زمینه خود اثر او بررسی کرد. اثر و روایت‌اش از کوروش یک نقطه مثبت نیز دارد، کسنفون این فرصت را داشت که در کنار کوروش کوچک علیه شاه بزرگ شورش کند. او احتمالاً همواره با تصویری آرمانی از کوروش روبه‌رو بوده است، تصویری که شاید از سوی طرفداران کوروش کوچک و با هدف تبلیغات برای او ایجاد شده باشد. در این نگاه کوروش کوچک می‌توانسته زنده‌کننده نام کوروش بزرگ قلمداد شود. بی‌شک، نام کوروش به عنوان بنیانگذار همچنان در میان عموم پارسیان رواج داشته است. شاید همین تصویر بوده که او را مجاب کرده است شاه آرمانی خویش را در زندگانی کوروش بزرگ تجسم یابد. کسنفون به عنوان یک جنگجو در سپاه کوروش حضور داشت، گرچه او هیچ‌گاه به ایران نرسید، اما از سویی دیگر حضور در سپاه، او را احتمالاً با مردمان گوناگونی از اقوام و طبقات مختلف مواجه می‌ساخت و این مسئله برای روایت یک داستان از مرگ کوروش بسیار اهمیت دارد.

فرضیه سانچیزی ویردنبورگ را نیز نمی‌توان از نظر دور داشت. او معتقد بود یک مرگ نظامی، درخور کورپاندیا کسنفون نیست. گرچه نمی‌توان از نظر دور داشت که روایتی از مرگ کوروش -که فاقد نبرد نهایی بود- در سنت شفاهی ایرانی در حال گردش بود، اما به احتمال زیاد، کسنفون در باب

مرگ کوروش نیز همان‌گونه آزاد با منبع خود رفتار کرده است که در باب کروئوسوس انجام داده، جایی که وی روایت هرودوتی مبنی بر ملاقات شاه پارسی و لودیایی را چنان اصلاح کرده است که متناسب تصویری که از کوروش ترسیم می‌کنیم، باشد (Sancisi-Weerdenburg, ۱۹۸۵: ۴۶۸). در واقع، منظور ویردنبورگ این است که ما یک روایت برای مرگ کوروش بر اساس سنت شفاهی ایرانی داشته‌ایم که به نبرد نهایی و مرگ او می‌انجامد، اما کسنفون بر اساس اهدافش از ارائه تصویری مناسب با کوروش خود، آن را اصلاح کرده است. پیشنهاد او که در مقاله‌اش آمده می‌توانست به یک‌دستی و یک‌پارچگی تصویر مرگ کوروش بینجامد و مشکلات بسیاری را حل کند، اگر تصویر مبنی بر نبرد نهایی کوروش که در منابع گوناگون به آن اشاره شده مشکلات بسیاری که پیش‌تر به آن اشاره شد نداشت. همچنین ویردنبورگ در این‌جا با یک مشکل دیگر نیز رو به رو است، او روایت مرگ کوروش را به نوعی اصلاح‌شده روایت کتسیاس و هرودوت می‌داند، در حالی که اگر چنین بود باید شباهت‌هایی ساختاری در روایات یافت می‌شد. تنها وجه اشتراک قابل ملاحظه آن‌ها این است که هر دو روایاتی‌اند برای مرگ کوروش، اما تفاوت آن‌ها آن‌گونه که او قلمداد کرده که در جزئیات است، نیست، بلکه آشکارا عناصر بسیار گوناگون و متفاوتی دارد. هرچند فرضیه ویردنبورگ نقاط قوت فراوانی دارد، اما بزرگ‌ترین مشکل او روش‌شناختی است. او به گونه‌ای با روایات برخورد می‌کند که انگار همه آن‌ها در یک زمان و توسط یک سنت یکسان یا حتی توسط یک فرد ایجاد شده‌اند و به مرور تغییر کرده‌اند. به فرض پذیرفتن این‌که همه آن‌ها حاصل یک سنت شفاهی‌اند، یعنی سنت ایرانی، اما ممکن است این سنت متکثر باشد و روایاتی با منشأ و اهداف و صورت‌های متفاوتی بسازد که ارتباط چندانی با هم نداشته باشند. ویردنبورگ این مسئله را که هرودوت به وجود روایت‌هایی دیگر اشاره کرده نیز نادیده گرفته است. تصویر نبرد نهایی کوروش که در سایر روایات به آن اشاره شده، هیچ جایگاهی در فرضیه ویردنبورگ ندارد. هرچند این مسئله که روایت کسنفون از مرگ کوروش می‌تواند ایرانی‌تر (پارسی‌تر) از سایرین باشد، قابل توجه می‌نماید. همان‌طور که او نشان داده، نصیحت‌های کوروش در بستر مرگ شباهت بسیاری با متن کتیبه داریوش در نقش رستم داشته، که در واقع علت آن، این است که برگرفته

از روایات رایج در میان مردم و به نوعی انعکاس نظر آن‌ها نسبت به جایگاه پادشاهی است (Sancisi-Weerdenburg, ۱۹۸۵: ۴۶۷-۴۷۱).

نتیجه

مرگ کوروش در منابع یونانی به صورت‌های گوناگونی تشریح شده و روایت‌های گوناگونی از هر کدام در دسترس است که شناخت مطلق و واحد از آن را ناممکن می‌سازد. تلاش‌هایی که برای تلفیق این روایت‌ها شکل گرفته از نظر روش‌شناختی دچار مشکل‌اند. این تلفیقات یا مضمونی از روایت دیگر را به طور کلی نادیده می‌گیرند یا با روایت‌ها به گونه‌ای بی‌زمان برخورد می‌کنند که انگار همه آن‌ها متعلق به یک زمان یا یک ساخت و بافت‌اند. به نظر می‌رسد باید با رویکردی متفاوت به این مسئله اندیشید و هر کدام از روایت‌ها را در جایگاه و ساخت و زمینه‌متنی خود بررسی کرد. در نتیجه با این روش حکایات متفاوتی از گذشته در اختیار است که هدف هیچ‌کدام ارائه حقیقت مطلق از گذشته نیست، بلکه هر کدام زاویه متفاوت و گوشه‌ای منحصر به فرد از واقعیت گذشته را در حال زمانی روایت روشن می‌سازد. هر کدام از این روایات بستر زمانی-مکانی خاصی دارد و حاصل گفتمان سیاسی همان موقعیت است. بررسی انتقادی هر کدام از این روایت‌ها این امکان را به وجود می‌آورد که محقق با سؤالات و مسائل جدیدی روبه‌رو شده که ممکن است به راه‌حل‌های متفاوتی از آن‌چه پیش از این بوده است، دست یابد. آن‌چه بیش از هر چیز مشخص است، روایت مرگ کوروش بارها با توجه به گفتمان و اوضاع متنی هر عصر بازآفرینی شده و تصویر متفاوت‌تری به خود گرفته است. بنابراین تفاوت هر کدام از روایت‌ها را باید در «انگیزه‌ای» که هر عصر، متن و مخاطب از بازتولید آن روایت انتظار دارد، جستجو کرد. به نظر نمی‌رسد تلفیق یا مقابله‌سازی روایات برای رسیدن به یک واقعیت عینی واحد از مرگ کوروش، آن‌طور که پیش‌تر به آن پرداخته شده است، چندان راهگشا باشد.

پی نوشت:

- ۱- رک: بادامچی، ۱۳۹۲.
- ۲- در معادل فارسی سامی و واژه‌های خاص یونانی سعی بر این بوده است که از صورت دقیق یونانی باستان آن‌ها بهره گرفته شود.
- ۳- برای روایت دیودور رک: دیودور سیسیلی، ۱۳۸۴.
- ۴- S. M. Burstein, *The Babyloniaca of Berossus, Sources from the* Ancient Near East, vol. ۵, Fasc. ۱, California: Undena Publications, ۱۹۷۸.
- ۵- برای روایت یوستینوس رک: Justin, *Epitome of the Philippic History of Pompeius Trogus*, trans. J.C. Yardley, Oxford University Press, ۱۹۹۴.
- ۶- برای این نوع نگاه رک: ایمانیور، ۱۳۹۶: ۵۴۵؛ شهبازی، ۱۳۴۹.
- ۷- در متن مقاله به نقد این اثر پرداخته شده است.
- ۸- Onesicritus
- ۹- Araxes
- ۱۰- Tomyris\Τομυρις
- ۱۱- همچنین رک: هرودوت، تاریخ هرودوت: کلیو، مادها و هخامنشیان تا فرجام کوروش کبیر، ترجمه اسماعیل سنگاری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه، ۱۳۹۳؛ هرودوت، تاریخ هرودوت، جلد اول، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران، اساطیر، ۱۳۸۹.
- ۱۲- برای اطلاع بیشتر از روایات دیگر رک: داندامایف، ۱۳۸۱: ۹۰.
- ۱۳- اگر فرض بگیریم گروهی از سکاها بودند.
- ۱۴- Issedones/Ισσηδονες

۱۴- در باب خاندان کوروش و داریوش بنگرید به:

Bruno Jacobs, "Kyros, der große König, der Achämenide Zum verwandtschaftlichen Verhältnis und zur politischen und kulturellen Kontinuität zwischen Kyros dem Großen und Dareios I", Herodot und das Persische Weltreic, Edited by Robert Rollinger, Brigitte Truschneegg, Reinhold Bichler, Wiesbaden: Harrassowitz Verlag, ۲۰۱۱.

Derbices or Derbicae - ۱۶

Photius - ۱۷

Amoraeus - ۱۸

Amorges - ۱۹

۲۰-همچنین رک:

Dominique Lenfant, Ctésias de Cinde. La Perse, L'Inde, Autre
Fragments, (Paris: Les Belles Lettres, ۲۰۰۴).

Oxus - ۲۱

فهرست منابع و مطالعات

- الن، لیندزی، ۱۳۹۰، تاریخ امپراتوری ایران، ترجمه عیسی عبدی، تهران: امیرکبیر.
- اومستد، ات، ۱۳۷۲، تاریخ شاهنشاهی هخامنشی. ترجمه محمد مقدم. تهران: امیرکبیر.
- ایمان‌پور، محمدتقی، ۱۳۹۶، «تاریخ سیاسی هخامنشیان»، تاریخ جامع ایران، جلد ۱. زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، ۴۴۷-۷۴۶. تهران: مرکز نشر دایر المعارف اسلامی.
- بادامچی، حسین، ۱۳۹۲، فرمان کوروش بزرگ. تهران: نگاه معاصر.
- بریان، پی‌یر، ۱۳۸۷، امپراتوری هخامنشی از کوروش تا اسکندر. ترجمه ناهید فروغان. تهران: فرزانه روز.
- پل-فرانکفورت، هانزی، ۱۳۹۲، «آسیای مرکزی»، در: باستان‌شناسی امپراتوری هخامنشی، ترجمه م. بهفروزی، ع.ا. وحدتی و س.م.امامی، زیر نظر پی‌یر بریان و رمی بوشارلا، ترجمه فارسی زیر نظر ا. سنگاری و ع.ا. وحدتی، تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه.
- داندامايف، م.آ، ۱۳۷۳، ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی. ترجمه روحی ارباب. تهران: امیرکبیر.

- داندامایف، محمد. آ، ۱۳۸۱، تاریخ سیاسی هخامنشی. ترجمه خشایار بهاری. تهران: کارنگ.
- دیودور سیسیلی، ۱۳۸۴، ایران و شرق باستان در کتابخانه تاریخی، ترجمه حمید بیکنس شورکایی و اسماعیل سنگاری، تهران: جامی.
- شهبازی، ع. شاپور، ۱۳۴۹، کوروش بزرگ: زندگی و جهاننداری بنیادگذار شاهنشاهی ایران. شیراز: انتشارات دانشگاه پهلوی.
- فاگل سانگ، ویلم، ۱۳۹۷، هخامنشیان بر مبنای مدارک ایران شرقی، ترجمه خشایار بهاری، تهران: فرزانه روز. فرای، ریچارد. ن، ۱۳۶۸، میراث باستانی ایران. ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- کورت، آملی، ۱۳۸۹، هخامنشیان، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس.
- کوک، جان مانوئل، ۱۳۸۵، «ظهور هخامنشیان و بنیان‌گذاری امپراتوری هخامنشی»، تاریخ ایران دوره هخامنشیان (کمبریج). ویراستار ایلیا گرشویچ، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: جامی.
- کوک، جان مانوئل، ۱۳۸۴، شاهنشاهی هخامنشی. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس.
- گیرشمن، رومن، ۱۳۸۵، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، تهران: نشر علمی و فرهنگی.
- گیلدرهوس، مارک. ت، ۱۳۹۵، «تاریخ تخصصی در قرون اخیر»، تاریخ‌نگاری و جامعه‌شناسی تاریخی، ترجمه هاشم آقاجری، زیر نظر گری جی. هملیتون، رندال کولینز و دیگران، تهران: کویر.
- وخل سانگ، ویلم، ۱۳۸۸، «ملاحظات درباره هیرکانیا در دوره هخامنشی: تلفیقی از منابع»، تاریخ هخامنشی، ج ۳، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، ویراستار هلن سانسسی وردنبورخ و آملی کورت، تهران: توس.
- ویسهوفر، یوزف، ۱۳۸۷، ایران باستان: از ۵۵۰ پیش از میلاد تا ۶۵۰ پس از میلاد، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس.
- هرودوت، ۱۳۸۹، تاریخ هرودوت، ج ۱. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: اساطیر.
- هرودوت، ۱۳۹۳، تاریخ هرودوت، کلیو: مادها و هخامنشیان تا فرجام کوروش کبیر، ترجمه اسماعیل سنگاری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه.
- هیئتس، والتر، ۱۳۸۷، داریوش و ایرانیان، ترجمه پرویز رجبی، تهران: ماهی.

References

Benke, T. "Ktesias' Persika A Study in Greek Historiography of the East". This article is available in: <http://theobenke.files.wordpress.com/2011/01/ktesias-persika2.pdf>, 30 April 2011, pp. 1-32.

- Bigwood, J. M., "P. OXY ۲۳۳۰ and Ctesias". *Phoenix*, vol. ۴۰, No. ۴, Classical Association of Canada, (۱۹۸۶), pp. ۳۹۳-۴۰۶.
- Burstein, S. M. *The Babyloniaca of Berossus, Sources from the Ancient Near East*. vol. ۱. Fasc. ۵. California: Undena Publications, ۱۹۷۸.
- Dandamayev, Muhammad A. "Cyrus". in *Encyclopaedia Iranica*. Vol. VI. fasc. ۵. (۱۹۹۳), pp. ۵۱۶-۵۲۱, <https://iranicaonline.org/articles/cyrus-ii>
- Herodotus, *Histories*. trans by A.D. Godley, Vol. ۱, Loeb Classical Library, London: Harvard University press, ۱۹۷۵
- Jacobs, B. "Kyros, der große König, der Achämenide Zum verwandtschaftlichen Verhältnis und zur politischen und kulturellen Kontinuität zwischen Kyros dem Großen und Dareios I". *Herodot und das Persische Weltreic*. Edited by Robert Rollinger, Brigitte Truschnegg, Reinhold Bichler, Wiesbaden: Harrassowitz Verlag, ۲۰۱۱.
- Justin, *Epitome of the Philippic History of Pompeius Trogus*. trans. by J.C. Yardley, Oxford University Press, ۱۹۹۴.
- Kuhrt, A. *The Persian Empire: A Corpus of Sources from the Achaemenid Period*. London and New York: Routledge, ۲۰۱۰.
- Lenfant, Dominique. *Ctésias de Cinde. La Perse, L'Inde, Autre Fragments*. Paris: Les Belles Lettres, ۲۰۰۴.
- Llwellyn-jonse, L., Robson, J. *Ctesias' History of Persia: Tales of the Orient*. London and New York: Routledge, ۲۰۱۰.
- McEwan, G. J. P. *Late Babylonian Texts in the Ashmolean Museum*, Oxford: Oxford Editions of Cuneiform Texts ۱۰, ۱۹۸۴.
- Sancisi-Weerdenburg, H. "The Death of Cyrus. Xenophon's *Cyropaedia* as a Source for Iranian History". in *Papers in Honour of Professor Mary Boyce II*, *Acta Iranica* ۲۵, Leiden: ۱۹۸۵, pp. ۴۵۹-۷۱.
- Schmitt, R. "Ctesias", in *Encyclopaedia Iranica*. vol. VI. Fasc. ۴. (۱۹۹۳), pp. ۴۴۱-۴۴۶, <http://www.iranicaonline.org/articles/ctesias>
- Schmitt, R. "MASSAGETAE". *Encyclopædia Iranica*. online edition, (۲۰۱۸), available at <http://www.iranicaonline.org/articles/massagetae> (accessed on ۱۱ April ۲۰۱۸)
- Stronk, J., (۲۰۰۷), "Ctesias of Cindus: A Reappraisal". *Mnemosyne*. vol. ۶۰. pp. ۲۵-۵۸.
- Xenophon, *Xenophon Cyropaedia*. trans by Walter Miller, Loeb Classical Library, London: Harvard University Press, ۱۹۶۰.